Archive of SID
تاریخ ایران: دوره ۱۱، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۷
Iran History: No. 1, Spring & Summer 2018

بررسی جنگ غجدوان و علل شکست سپاه صفوی

ابوطالب سلطانیان[۱]

چکیده

جنگ غجدوان در ماوراءالنهر، در سوم رمضان سال ۹۱۸ ق (۱۵۱۲م)، یکی از رویدادهای مهم نظامی در دورهٔ شاه اسماعیل یکم (۹۳۰ـ۹۰۷ ق / ۱۵۲۳ـ۱۵۰۱) به‌شمار می‌رود. بررسی این رویداد، از آن روی حائز اهمیت است که سپاه قزلباش ــ که در مرحلهٔ استقرار امپراتوری صفوی بسیار قدرتمند و شکست‌ناپذیر ظاهر شده بود ــ شکست فاحشی خورده بود و در نتیجه فرمانده آن میرنجم ثانی، وکیل شاه اسماعیل و بسیاری از امیران برجسته و سربازان قزلباش کشته شدند. اما چنین رویداد بزرگی چنان‌که باید از جنبه‌های مختلف علت‌یابی نشده است تا علل شکست و پیامدهای آن آشکار گردد. بنا بر آنچه گفته شد، این پرسش در اینجا مطرح است که چه عواملی سبب جنگ غجدوان شدند و مهم‌تر اینکه علل شکست سپاه قدرتمند صفوی در این جنگ چه بود و چه پیامدهایی داشته است؟ برای بررسی پرسش‌هایی از این دست، این مقاله می‌کوشد ــ ضمن نگاهی به اوضاع بحرانی منطقهٔ ماوراءالنهر از سال ۹۱۶ ق (۱۵۱۰م) ــ نقش و عملکرد میرنجم را به‌عنوان فرمانده سپاه و نیز تاکتیک‌ها و استراتژی وی را در مراحل گوناگون عملیات نظامی مورد بررسی و تجزیه تحلیل قرار دهد. این بررسی‌ها نشان می‌دهند که در مجموع راهبرد نظامی نادرست میرنجم و عدم توجه وی به مشاورت مشاوران آگاه از یکسو و از سوی دیگر، اتحاد امیران ازبک و بهره‌گیری آنان از اختلافات میان امیران قزلباش، از جملهٔ مهم‌ترین علل شکست سپاه صفوی به‌شمار می‌رفتند.

واژگان کلیدی: جنگ غجدوان، میرنجم ثانی، ازبکان، علل شکست، ماوراءالنهر.

Study of the war of Ghojdovan and the causes of the Safavids troops defeat

Aboutaleb Soltanian[2]

Abstract

The war of Ghojdovan in Transoxiana in 918 (1512), was one of the most important military events in the reign of the Shah_ismai'l I (9071523-1501 / 930_). This event is very important for study, because the Qezelbash troops_ that have been usually appearing very powerful_ have been defeated severely by the Uzbeks, and inconsequence, its commander Mirnajm II and many high rankings Qezelbash Emirs were killed. Nevertheless, the causes of this defeat haven't been investigated perfectly. Therefore, the main question is posed that what were the elements of the beginning of the war and specially, what was the causes of the Safavids troops defeat? The investigation of this question reveal that the role of the Mirnajm II_ as commander of troops_ and his wrong behavior with the Emirs, and also his wrong strategy were the main elements of the Safavids troop defeat, in face of the Uzbeks, in the war of Ghojdovan.

Key words: war of Ghojdovan, Mirnajm II, Uzbeks, Defeat, Transoxiana.

۱. استادیار گروه تاریخ، دانشگاه گیلان. * تاریخ دریافت۱۳۹۷/۲/۲۸ *تاریخ پذیرش ۱۳۹۷/۸/۲۳
2. Assistant professor of History, University of Guilan. Email: a-soltanian@guilan.ac.ir

www.SID.ir

Archive of SID

۱ـ مقدمه

ماوراءالنهر در دورهٔ حکومت شـاه اسـماعیل یکم (۹۳۰ـ۹۰۷ ق / ۱۵۲۳ـ۱۵۰۱ م)، پیوسـته یکی از کانون‌های بحرانی به‌شـمار می‌رفت. چنین وضعی سـبب می‌شد که این منطقه بخش بزرگی از توان نظامی و لجسـتیکی ارتش صفویان را به خود معطوف سـازد. دلیل اصلی بحران این بود که سـه قدرت رقیب؛ یعنی شاه اسـماعیل صفوی، ازبکان و ظهیرالدین محمد بابر، امپراتور هند، برای تصرف و مالکیت ماوراءالنهر با یکدیگر در کشـمکش و منازعه بودند. البته در این میان محمد بابر و شـاه اسماعیل، در مجموع متحد یکدیگر در برابر ازبکان بودند؛ همان‌گونه که ازبکان و عثمانیان در برابر صفویان اتحاد داشتند.

در چنیـن شـرایطی، در این منطقهٔ بحرانی، دو رویداد مهم نظامـی رخ داد؛ یکی جنگ مرو در یکم رمضان سـال ۹۱۶ ق (۱۵۱۰م) که منجر به شکسـت ازبکان و کشته‌شدن شیبک‌خان، حاکم قدرت‌منـد آنان گردیـد و دیگری جنگ غجدوان که دو سـال بعد، یعنی در سـوم رمضان ۹۱۸ق (۱۵۱۲م) روی داد و منجر به شکسـت فاحش سـپاه صفوی وکشته‌شدن فرماندهٔ آن میرنجم ثانی ـ وکیل قدرت‌مند شـاه اسـماعیل ـ و جمعی از امیران نامدار و سـپاهیان قزلباش گردید. گذشته از این‌ها، در پی این شکست، ازبکان تا مدتی سراسر خراسان را نیز مورد تاخت و تاز و غارت قرار دادند.

بنا بر آنچه گفته شد، این جنگ با چنین ابعاد و پیامدهای عظیمی، چندان مورد بررسی همه‌جانبه و نقد قرار نگرفته اسـت تا چگونگی و علل شکست سپاه قزلباش آشکار گردد. بر این اساس، مقالهٔ حاضـر ــ پس از نگاهی به زمینه‌ها و علل بروز جنگ ــ می‌کوشـد تـا علل و عوامل گوناگونی را که منجر به شکسـت سپاه صفوی گردید، بررسـی کند. در این راستا، نخست عوامل تنش‌زایی که پس از جنگ مرو در سـال ۹۱۶ ق (۱۵۱۰م) همچنان در منطقه وجود داشـت، از جمله علل عدم پایبندی طرفین به صلحی که در سـال ۹۱۷ ق (۱۵۱۱م) میان صفویان و ازبکان منعقد شـده بود، مورد مطالعه قرار می‌گیرند تا زمینه‌های بروز جنگ مشـخص شـود. سـپس در بخش اصلی مقاله، چگونگی فرماندهی میرنجم ثانی، نحوهٔ عملکرد و اسـتراتژی اتخاذشده توسط وی بررسی و تجزیه تحلیل خواهند شد تا تاثیر آنها بر جنگ آشکار گردد.

اما دربارهٔ پیشـینهٔ چنین پژوهشی باید گفت که تا آنجا که بررسی شد، پژوهش حرفه‌ای خاصی کـه به علـل و پیامدهای جنگ غجدوان ــ کـه از رویدادهای مهم دورهٔ صفویان متقدم به‌شـمار می‌رود ــ پرداخته باشد، صورت نگرفته است. آنچه پیرامون این رویداد در برخی مقالات و نوشته‌ها آمده اسـت، به‌صورت کلی و گذراسـت. از جمله می‌توان به نوشته‌هایی چون «روابط شاه اسماعیل

www.SID.ir

Archive of SID

صفوی با ظهیرالدین محمد بابر»[۳]، «جنگ شاه اسماعیل صفوی با ازبکان»[۴]و «تشکیل شاهنشاهی صفویه»[۵] اشـاره کرد. این آثار بیشتر به مسـائل کلی منطقهٔ ماوراءالنهر پرداخته‌اند و در ورای آن‌ها اشاراتی هم به رویداد غجدوان داشته‌اند.

۲ـ نگاهی به زمینه‌ها و علل بروز جنگ

به‌طور کلی، کشـمکش‌ها و منازعاتی که پیوسـته میان ازبکان و صفویان در مناطق شرقی ایران ـ ماوراءالنهر و خراسان ـ جریان داشت، توان نظامی و لجستیکی زیادی را از ارتش صفویان به تحلیل برد. البته در این میان، شـاه اسـماعیل یکم و ظهیرالدین محمد بابر، امپراتور هند، در ماوراءالنهر با هم همکاری‌های نظامی داشـتند و در مجموع در برابر ازبکان متحد بودند. همچنان که ازبکان نیز از پشتیبانی‌های مادی ـ معنوی عثمانیان برخوردار بودند.[۶]

پس از کشته‌شدن شیبک‌خان، حاکم قدرتمند ازبکان، در یکم رمضان ۹۱۶ ق (۱۵۱۰م) درجنگ مرو به‌دست شاه اسماعیل، هنوز ازبکان از اتحاد و قدرت زیادی برخوردار بودند و خطری جدی برای مناطق شـرقی ایران محسوب می‌شدند.[۷] از این رو، شـاه اسماعیل به قصد سرکوبی بقایای امیران ازبک و تصرف ماوراءالنهر، در سال ۹۱۷ ق (۱۵۱۱م) از هرات حرکت کرد و به میمنه و فاریاب رفت. در این زمان، امرای ازبک چون محمد تیمور سلطان، فرزند شیبک‌خان که حاکم سمرقند بود، همراه با عبیداله سـلطان حاکم بخارا و جانی بیک سـلطان در صدد صلح برآمدند و ایلچیانی را به نزد شاه اسماعیل فرستادند. این فرستادگان در کنار رود جیحون با شاه اسماعیل دیدار و پیمان صلحی با وی منعقد کردند.[۸] طبق این پیمان، مقرر گردید که جیحون مرز قلمرو صفویان و ازبکان باشد و صفویان

---

۳. عباسـقلی غفاری‌فرد، «*روابط شـاه اسـماعیل صفوی با ظهیرالدین محمد بابر*»، *مجلهٔ تاریخ روابط خارجی*، ش ۳۷، (زمستان ۱۳۷۸)، ص ۷۷ـ۶۸.

۴. نظام‌الدین مجیر شیبانی، «*جنگ شاه اسماعیل صفوی با ازبکان*»، *مجلهٔ بررسی‌های تاریخی*، ش ۸، (تیر ۱۳۴۶)، ص ۶۳ـ۴۵.

۵. نظام‌الدین مجیر شیبانی، *تشکیل شاهنشاهی صفویه*، (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۶).

۶. اسماعیل حقی اوزون چارشلی، *تاریخ عثمانی*، ج ۵، ترجمهٔ ایرج نوبخت، (تهران: انتشارات کیهان، ۱۳۷۷)، ص ۱۳۷. شواهدی در دست است که عثمانیان ازبکان را با ارسال سلاح، سرباز و مربیان آموزش‌های نظامی، برای جنگ با ایران تشویق می‌کردند. در این مورد بنگرید به: عبدالحسین نوایی (به کوشش)، *شاه تهماسب صفوی: (اسناد و مکاتبات تاریخی)*، چاپ دوم، (تهران: انتشارات ارغوان، ۱۳۶۸)، ص ۳۱۴. گذشـته از این‌ها، عثمانیان که پیوسـته در پی اتحاد با حکومت‌های تسنن شرقی ایران بودند، هم‌زمان می‌کوشیدند تا سلاطین تیموری هند را نیز وارد این اتحادیه نموده و از این راه بیش از پیش بر صفویان فشار آورند (اوزون چارشی‌لی، ص ۱۳۷).

۷. مجیر شیبانی، ص ۱۲۷.

۸. قاضی احمد تتوی، آصف‌خان قزوینی، *تاریخ الفی*، ج ۸، تصحیح غلامرضا طباطبائی مجد، (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲)، ص ۵۵۱۱.

www.SID.ir

Archive of SID

نمی‌بایست به آن سوی جیحون تعرض نمایند؛ مشروط به اینکه ازبکان نیز بر خراسان نتازند.[۹] سپس شاه اسماعیل نواحی اندخود، شبورغان، میمنه و فاریاب را به داماد خود (همسر خواهرش) بیرام‌بیک قرامانی سپرد و برای قشلاق به قم بازگشت. اما شواهد و رویدادهای بعدی نشان دادند که این پیمان صلح بسیار شکننده و ناپایدار بوده است. زیرا آنچه سبب شد که شاه اسماعیل چنان صلحی را بپذیرد و سیاست‌های کلی خود را ــ مبنی بر تصرف ماوراءالنهر ـــ موقتاً کنار نهد، تحولات نظامی در غرب کشور و ضرورت پرداختن فوری به آنها بوده است. می‌توان این سیاست کلی شاه اسماعیل را دربارهٔ ماوراءالنهر از نوشته‌های مورخان صفوی دریافت. برای مثال، قبادی الحسینی می‌نویسد که «هوای تسخیر ماوراءالنهر همچنان در خاطر مبارک حضرت شاه دین‌پناه بود».[۱۰] بوداغ منشی قزوینی نیز نوشت که «شاه دین‌پناه را خارخار تسخیر ماوراءالنهر بود».[۱۱]

در راستای چنین سیاستی بود که شاه اسماعیل از همان فردای پیمان صلح با ازبکان، پیوسته در ماوراءالنهر از محمد بابر در برابر ازبکان پشتیبانی نظامی کرد. همکاری با محمد بابر و پشتیبانی نظامی از وی[۱۲] ــ که با ماهیت صلح مغایرت داشت ــ تحریک‌کننده بود و به ازبکان ثابت می‌کرد که شاه اسماعیل پایبند به پیمان صلح نیست. از این رو، ازبکان نیز خود را ملزم به رعایت پیمان

---

۹. راجر سیوری، *تحقیقاتی در تاریخ ایران عصر صفوی*، ترجمهٔ عباسقلی غفاری‌فرد و محمدباقر آرام، (تهران: امیرکبیر،۱۳۹۱)، ص ۸۳؛ مجیر شیبانی، *تشکیل شاهنشاهی صفویه*، ص ۱۲۷.

۱۰. خورشاه بن قبادی الحسینی، *تاریخ ایلچی نظام‌شاه*، تصحیح محمدرضا نصیری و کوئیچی هانه‌دا، (تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۹)، ص ۵۷.

۱۱. بوداق منشی قزوینی، *جواهرالاخبار*، تصحیح محسن بهرام نژاد، (تهران: میراث مکتوب، ۱۳۸۷)، ص۱۲۹.

۱۲. در رابطه با چگونگی روابط دوستی و همکاری ظهیرالدین محمد بابر و شاه اسماعیل باید گفت که آغاز روابط این دو به زمانی بازمی‌گشت که اینان هم‌زمان در خراسان و ماوراءالنهر، برای توسعه و تثبیت متصرفات خود با ازبکان در نبرد بوده‌اند. در سال ۹۱۶ق (۱۵۱۰م) که شاه اسماعیل، محمد شیبانی (شیک‌خان) را در جنگ مرو به قتل رساند، «خان‌زاده بیگم» خواهر بابر را که به‌اجبار به حرم محمد شیبانی در آمده بود آزاد کرد و با احترام بسیار به نزد برادرش در قندوز فرستاد. بابر نیز برای اظهار اخلاص و دولتخواهی، شاهزاده میرزاخان را با تحف و هدایا به نزد شاه اسماعیل فرستاد و نوشت که دفع ازبکان که دشمن قدیم‌اند بر شما و ما لازم است. شاه اسماعیل نیز ضمن گرامیداشت ایلچی بابر، موافقت نمود که از ممالک ماوراءالنهر آنچه را که بابر فتح نماید جزء ملک مسلّم او باشد. در پی آن، بابر نیز در سال ۹۱۷ق (۱۵۱۱م) ولایات شادمان، ختلان، قندوز، و بقلان را از ازبکان باز ستاند. او سپس طی مکتوبی به شاه اسماعیل پیشنهاد نمود که اگر سپاهی را برای تصرف سمرقند و بخارا به یاری وی اعزام نماید، با فتح آن ولایات، خطبه بنام وی خواهد خواند و سکه بنام ائمه معصومین (ع) مزین خواهد نمود. شاه اسماعیل نیز به این درخواست پاسخ مثبت داد. بدین‌سان، بابر توانست در رجب ۹۱۷ ق (مارس ۱۵۱۱م) ولایات مذکور را فتح، و به‌قول خود در مورد خطبه و سکه عمل نماید. در این زمینه بنگرید به: حسن بیگ روملو، *احسن التواریخ*، به‌کوشش عبدالحسین نوایی، ج۲، (تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۴)، ص، ۵۴ـ۱۵۰۳؛ اسکندربیگ ترکمان، *تاریخ عالم آرای عباسی*، به‌کوشش ایرج افشار، ج۲، چاپ سوم، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۲)، ص ۴۰؛ ابوطالب سلطانیان، «بررسی چگونگی رفتار شاه تهماسب با همایون امپراتور پناهندهٔ هند، با نگرشی بر تاریخ‌نگاری هندی آن»، *فصلنامهٔ مطالعات تاریخ اسلام*، سال ۵، ش ۱۶، (۱۳۹۲)، ص۱۲۰ـ۱۱۰.

www.SID.ir

Archive of SID

صلح نمی‌دیدند، ضمن اینکه انتقام شکست شیبک‌خان در جنگ مرو را نیز همچنان در سر داشتند.

در چنین شـرایطی، پس از بازگشت سپاه کمکی شـاه اسماعیل به فرماندهی احمدبیک صوفی اوغلی و شاهرخ بیک افشار ــ که بابر به یاری اینان توانسته بود سمرقند و بخارارا در رجب ۹۱۷ ق (مارس ۱۵۱۱م) تصرف کند ــ امیران ازبک؛ یعنی تیمور سـلطان، عبیدخان و جانی بیک سـلطان، متحداً به سـمرقند و بخارا تاختند و دوباره این نواحی را از بابر باز پس گرفتند.[۱۳] در این زمان، بابر که در قلعهٔ «حصار شـادمان» متحصن شـده بود، از بیرام بیک قرامانی، حاکم صفوی در بلخ، یاری خواست. بیرام نیز سپاهی را به فرماندهی امیر محمد بن میریوسف به یاری وی فرستاد.[۱۴] ازبکان با شنیدن خبر ورود این سپاه، عقب‌نشینی کردند و به دیار خود بازگشتند.[۱۵]

بنا بر آنچه گفته شـد، در مجموع می‌توان خصومت‌هـای دیرینهٔ ازبکان و صفویان که از زمان جنگ مرو شـدت یافته بود، دشـمنی بابر و ازبکان، اهداف توسـعه‌طلبانهٔ شاه اسماعیل و ازبکان در ماوراءالنهر که سـبب عدم پایبندی آنان به صلح شده بود، نیز پشتیبانی‌های نظامی شاه اسماعیل از بابر در برابر ازبکان را مهم‌ترین علل و عوامل بروز جنگ در غجدوان به‌شمار آورد.

۳ـ اعزام سپاه میرنجم ثانی به ماوراءالنهر

بنابرایـن، میرنجم در ذیحجهٔ ۹۱۷ ق (مارس ۱۵۱۱م) با حدود دوازده‌هزار سـپاهی ــ که پنج‌هزار تن از آنان ملازمان مسلح خود وی بودند ــ از قم عازم ماوراءالنهر گردید. در آغاز حرکت، بادنجان سـلطان روملو و وزیر خواجه کمال‌الدین محمود سـاغرچی که به امور منطقهٔ ماوراءالنهر اشـراف

---

۱۳. روملو، ص۱۰۶۴ـ۱۰۶۳.

۱۴. محمد بابر کوشش‌های بسیاری برای حاکمیت بر ماوراءالنهر کرده بود. وی مدت یازده سال در آن منطقه با سلاطین ازبک و جغتای جنگید و سه بار پیروز شد: نخست در سال ۹۰۳ ق (۱۴۹۷م) در جنگ با بایسنقر میرزا، فرزند سلطان محمد میرزا. بار دوم در سـال ۹۰۶ ق (۱۵۰۰م) در جنگ با شـیبک‌خان ازبک و بار سوم در شوال ۹۱۷ ق (مارس ۱۵۱۱م) بود که سمرقند را فتح کرد و مدت هشت ماه در آنجا حکومت راند. اما در صفر ۹۱۸ ق (مارس ۱۵۱۲م) در جنگی دیگر با عبیداله‌خان ازبک، با اینکه پیروز شده بود، اما ناگهان شکست خورد و به حصار شادمان عقب نشست. سرانجام، در رمضان سال ۹۱۸ ق (مارس ۱۵۱۲م) به یاری میرنجم، برای نبرد با ازبکان به غجدوان رفت. اما با شکسـت میرنجم، بابر نیز به کابل شـتافت و از آن پس دیگر دسـت از ماوراءالنهر کشید و به تسخیر ممالک هندوستان روی آورد. در این دوره، بابر در نبرد «پانیپات» در ۸ رجب ۹۳۲ (۱۸ اکتبر ۱۵۲۵م) قاطعانه بر ابراهیم لودی، سلطان دهلی پیروز شد و از این زمان بود که امپراتوری مغولان در هند پاگرفت و تا قرن سیزدهم ادامه یافت. اما حکومت بابر نیز از آن پس چندان نپایید و پس از آن همه کشمکش، سرانجام در ۶ شوال ۹۳۷ ق (۲۵ اوت ۱۵۳۰م) درگذشت. دربارهٔ مطالب بالا بنگرید به: شیخ ابوالفضـل مبارک، *اکبرنامه*، به کوشـش غلامرضا طباطبائی مجد، (تهران: انجمن آثـار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۵)، ص ۱۴۰؛ پژوهش دانشـگاه کمبریج، *تاریخ ایران دورهٔ تیموریان*، ترجمهٔ یعقوب آژند (تهران: انتشـارات جامی، ۱۳۷۹)، ص ۱۳۵؛ عبدالقادربن ملوک‌شاه بداونی، *منتخب‌التواریخ*، تصحیح توفیق سبحانی و مولوی احمد صاحب، ج۱، (تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۹)، ص ۲۳۵.

۱۵. غیاث الدین خواندمیر، *حبیب السیر*، ج۴، چاپ چهارم (تهران: انشتارات خیام، ۱۳۸۰)، ص ۵۲۵؛ تتوی و قزوینی، ص ۵۵۱۷.

www.SID.ir

Archive of SID

داشــت و در آنجــا صاحب نفوذ بود با وی همراه شــدند. شــاه نیــز حکم کرد کــه در هنگام عبور میرنجــم از خراســان، ســپاهیان کمکی از دیگــر ولایات آنجا نیز بــه وی بپیوندنــد. از این رو، در خراســان نیز زین‌العابدین‌بیک عم شــاه و حاکم مشهد، حسین‌بیک لَه و احمدبیک صوفی اوغلی از هرات، منصوربیک ورســاق و نیز امیر محمد بن میر یوســف (امیر غیاث الدین محمد)، به سپاه نجم پیوســتند.[۱۶] بعداً در بلخ نیز بیرام‌بیک قرامانی، داماد شاه اسماعیل، با سپاهیانش به میرنجم پیوست. لذا مجموع سپاهیان میرنجم در این سفر جنگی بالغ بر بیست‌هزار تن بود.[۱۷]

میرنجم ســپس از خراســان عازم بلخ شــد و در آنجا بیرام‌بیک قرامانی، حاکم بلخ، به ضیافت میرنجم پرداخت. میرنجم حدود بیســت روز در ظاهر بلخ اقامت گزید و در طی این مدت گروهی را برای آماده‌کردن کشتی در معبر «ترمذ» به کنار رود جیحون فرستاد.[۱۸] انتخاب این معبر برای عبور از جیحون دو دلیل عمده داشت: یکی آنکه حاکمان ماوراءالنهر کشتی‌های دیگر معابر را به اطراف فرستاده بودند، از این رو تهیه‌کردن کشتی در گذرگاه‌های «افیاج»، «سنگ‌ریزه» و «گرگی» نه تنها دشوار، بلکه ناممکن بود. دیگر اینکه گذرگاه ترمذ این حسن را داشت که معبر اهالی حصار شادمان، محل اســتقرار بابر بود. لذا پس از عبور از آن، پیوســتن ســپاهیان میرنجم و بابر به یکدیگر آسان‌تر می‌گردید.[۱۹] از ســویی، انتخاب گذرگاه ترمذ برای عبور، بیانگر این نکته نیز هســت که میرنجم از پیش تصمیم داشته است که از بابر نیز درخواست کمک کند. به همین منظور بود که پیش از عبور از جیحون، وی امیر محمد بن میر یوســف را که از خراســان به وی پیوسته بود، نزد بابر فرستاده و پیغام داده بود که «آن حضرت زودتر بدین جانب توجه نماید که در سرانجام مهام کشورگشایی، به موجب اقتضای رای صواب نمای وی عمل کنیم».[۲۰]

با فراهم‌شــدن کشــتی، ســپاه میرنجم در رجب ۹۱۸ ق (مارس ۱۵۱۲م) از جیحون عبور کرد. به محض گذر از جیحون، امیر محمد بن میریوســف که نزد بابر به رســالت رفته بود، باز آمد و خبر رسیدن بابر را به اطلاع میرنجم رساند. میرنجم نیز با امرای عظام به استقبال وی شتافت و ملاقات

---

۱۶. امینی هروی، ص ۵. ۳۷۴؛ میرزابیک جنابدی، *روضه‌الصفویه*، تصحیح غلامرضا طباطبائی مجد (تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۸)، ص ۲۵۵.

۱۷. منشی قزوینی، ص ۱۲۹.

۱۸. روملو، ص ۱۰۶۵.

۱۹. امینی هروی، ص ۳۷۹.

۲۰. روملو، ص ۱۰۶۵؛ قاضی احمد بن شــرف‌الدین الحســینی قمی، *خلاصه‌التواریخ*، تصحیح احسان اشراقی، چاپ دوم (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۳)، ص ۱۲۰.

www.SID.ir

Archive of SID

آن دو در موضـع «تنگ کلچک»، معروف به «دربند آهنین» روی داد.[۲۱] سـپس میرنجم شـرایط ضیافت و مهمانداری را به‌جای آورد و «تکلفات بیش از حد و قیاس نموده، سه هزار خلعت از سر تا پا به ملازمان بابر شفقت نمود».[۲۲] البته پیوستن بابر به میرنجم نیز در راستای همان همکاری‌های نظامی و اتحادی بود که وی با شـاه اسـماعیل داشـت. در تأیید این نظر گفته شد که «بابر پادشاه بنابر مواضعه‌ای که با حضرت شـاه دین پناه داشـت، با سپاه آراسته به مدد میرنجم آمده به اردوی او ملحق شد».[۲۳]

سپس سپاه متفق میرنجم و بابر به سوی «خزار» و «قرشی» راندند و پس از تصرف این نواحی، قلعهٔ غجدوان را در شش فرسنگی بخارا ــ که در تصرف ازبکان بود ــ به محاصرهٔ خویش درآوردند.

٤ـ چگونگی آغاز جنگ و شکست سپاه صفوی

محاصرهٔ غجدوان با دشـواری‌هایی همراه بود. سـرمای زمستان و کمبود علیق و آذوقه، سپاه را در تنگنا قرار داده بود. در چنین شرایطی ــ چنان‌که خواهد آمد ـ سرداران سپاه خواستار عقب‌نشینی به قشلاق قرشی بودند تا در آغاز بهار دوباره به محاصرهٔ غجدوان بپردازند. اما میرنجم این عقب‌نشینی را نوعی ضعف در مقابل دشمن تلقی می‌کرد، لیکن در برابر اصرار سرداران به اکراه به آن تن داد.

امـا در صبح سـوم رمضان ۹۱۸ ق (۱۹ مارس ۱۵۱۲م) ـــ روزی که قرار بود میرنجم از ظاهر غجدوان به سـوی قرشـی عقب‌نشینی کند ــ قزلباشان ناگهان با پیشـقراولان سپاه ازبکان که از میان درختان غجدوان ظاهر گشتند، روبه‌رو شدند.[۲۴] بنابراین، دیگر کار از اندیشهٔ و تدبیر گذشته بود و گریزی جز جنگ نبود. در این هنگام، میرنجم چاره‌ای جز آرایش سپاه در برابر ازبکان نداشت. از این رو، بیرام‌بیک قرامانی در سـمت راسـت سپاه، احمدبیک صوفی اوغلی در سمت چپ و خود نیز در قلب سپاه قرار گرفت. همچنین مقرر گردید که بابر نیز با سپاهش آماده باشد تا در هر سو ضعفی مشاهده کرد، به یاری آن طرف بشتابد.[۲۵]

در این شـرایط، ازبکان که خود را از پیش آمادهٔ جنگ کرده بودند، جنگ را آغاز کردند. با آغاز جنگ، حدود دویسـت تن از دلیران ازبک، بر سـمت راست سـپاه میرنجم یورش بردند. بیرام‌بیک

---

۲۱. قمی، ص ۱۲۱.
۲۲. همان.
۲۳. قبادی الحسینی، ص ۵۷.
۲۴. جنابدی، ص ۲۶۳.
۲۵. امینی هروی، ص ۳۸۶.

www.SID.ir

Archive of SID

قرامانی که فرماندهی سمت راست را بر عهده داشت، به دفاع برآمد. اما در میانهٔ جنگ، ناگهان تیر یکی از ازبکان بر وی اصابت کرد و او را از اسب سرنگون ساخت. این رویداد سبب جسارت بیشتر ازبکان گردید و به یکباره بر سپاه قزلباش تاختند. در این میان، امیران قزلباش چون از خودسری‌ها و اعمال میرنجم و راهبردهای نادرست وی ناخرسند بودند «در محاربه و جنگ و جدال تقصیر و تساهل نموده،[۲۶] بر طریق فرار راسخ بودند».[۲۷] از این رو، با جدیت وارد جنگ نشدند و فرار را بر قرار ترجیح دادند. در نتیجه، هرچند میرنجم با سپاه خود مقاومت کرد، اما جنگ چندان به درازا نکشید و سپاه قزلباش شکست خورد. ازبکان، میرنجم را دستگیر کردند و به نزد عبیدخان بردند و او نیز به قتل وی فرمان داد.

شکست سپاه صفوی در سوم رمضان سال ۹۱۸ ق (۱۹ مارس ۱۵۱۲م) در غجدوان، پیامدهای گوناگون و تلخی داشت. چنین شکستی برای قزلباشان ــ که با پیروزی‌های پیاپی شکست ناپذیر می‌نمودند ــ یک سرشکستگی بزرگ و در عین حال به لحاظ تلفات یک فاجعه محسوب می‌شد. گذشته از میرنجم، وکیل قدرت‌مند شاه اسماعیل و فرمانده سپاه، شماری از امیران بلندپایهٔ قزلباش نیز در میدان جنگ کشته، یا هنگام فرار در آب جیحون غرق شدند. امیران و نامداران بزرگی چون بیرام‌بیک قرامانی (داماد شاه)، امیر زین العابدین صفوی (عم شاه)، با نامدارانی چون خواجه محی‌الدین یحی (از ادیبان)، خواجه شمس‌الدین محمد مروارید و خواجه میرجان معمار در همان میدان نبرد کشته شدند.[۲۸] شماری از مشاهیر خراسان چون خواجه محمد دیفانی (وزیر پیشین شاه سلطان حسین میرزا) و بسیاری از قزلباشان در هنگام گریختن از جیحون به غرغاب فنا فرورفتند. حسین بیک لَه و احمدبِیک صوفی اوغلی نیز که گریخته بودند، رو به معبر «گرگی» جیحون نهادند و پس از رنج‌های بسیار سرانجام توانستند خود را به هرات برسانند.[۲۹] محمد بابر نیز چون دریافته بود که امیران قزلباش در جنگ تساهل می‌ورزند و قصد گریختن دارند، با سپاه خویش روانهٔ حصار

---

۲۶. دربارهٔ عدم تمایل امیران به جنگ، دیگر مورخان نیز اشارات مشابهی دارند؛ جنابدی (ص ۲۶۴)، عبارتی به همان مضمون خواندمیر آورده است. منشی قزوینی (ص۱۲۳) می‌نویسد: «غازیان به کدورت خواطر که از اعمال میرنجم [داشتند] هیچ‌کدام راضی نبودند. صف زدند و میرزا بابر را مطلقاً ارادهٔ جنگ و میل فتح نبود و دانسته بود که اگر فتح شود مملکت بدو نمی‌سپارند». امینی هروی نیز (ص ۳۸۶) نوشت که با حملهٔ ازبکان، امیران سمت چپ قزلباش فرار را بر قرار ترجیح دادند و بابر نیز که این حال را دید، بدون جنگ رو به حصار شادمان نهاد و امیر محمد بن میریوسف و خواجه کمال‌الدین محمود ساغرچی نیز در پی سپاه بابر حرکت کرده و از کشته شدن رهایی یافتند.

۲۷. خواندمیر، *تاریخ شاه اسمعیل و شاه تهماسب صفوی*، ص ۷۹.

۲۸. جنابدی، ص ۲۶۵؛ امینی هروی، ص ۳۸۷.

۲۹. قمی، ص ۱۲۳.

www.SID.ir

Archive of SID

شـادمان گردید. در نتیجه، شماری از قزلباشان چون امیر محمد بن میریوسف و خواجه کمال‌الدین محمود ساغرچی نیز در پناه سپاه وی از معرکه جان به در بردند.[۳۰]

گذشته از اینها، غنایم بسیاری نیز به چنگ ازبکان افتاد. از جمله «اسبان راهوار و شتران باردار و ظروف زرین و اوانی نقره و طلا» به‌دست سلاطین ازبک افتاد و توانگر شدند.[۳۱] ازبکان سپس در رمضان ۹۱۸ ق (مارس ۱۵۱۲م) از جیحون گذشتند و سراسر خراسان، از هرات و اسفراین تا مشهد را مورد تاخت و تاز خود قرار دادند و مدت زیادی سـبب قتل و غارت و قحطی بسـیاری، به‌ویژه در هرات شدند. این تاخت و تازها و نا امنی‌ها در خطهٔ خراسان سبب گردید تا یک لشکرکشی دیگر به شاه اسماعیل تحمیل گردد، تا بتواند امنیت ازدست‌رفته را به خراسان بازگرداند.

۵ـ زمینه‌ها و علل شکست

اکنون باید دید که علل و عوامل شکست سپاه صفوی در این جنگ چه بودند. این علل را می‌توان به چند دسته تقسیم کرد و مورد مطالعه و بررسی قرار داد:

الف) شخصیت میرنجم به‌عنوان فرماندهٔ کل سپاه

نخسـت از منظر آسیب‌شناختی و تعلیل یک شکست نظامی، باید دید که شخصیت یک فرمانده ــ یعنـی خصوصیات فـردی، بینش و کنش‌های وی با دیگر فرماندهان و نیروهای تحت فرمان او ــ چگونه بوده است؛ زیرا این عوامل می‌توانند تأثیر تعیین‌کننده‌ای بر سرنوشت جنگ داشته باشند. در این باره، مورخان دورهٔ صفوی غالباً میرنجم را شخصی مغرور و جاه‌طلب معرفی کرده‌اند که در امور کشـور چندان اعتنایی به دیگر امیران و دیدگاه‌های آنان نمی‌کرده است. به‌عنوان مثال، مؤلف *خلد برین* نوشـت: «یکباره دهقنت و دشـتبانی را فراموش کرده، عجب و غرور دولت را به‌جایی رسانید که جز خود هیچ‌کس را شایسـتهٔ اعتبار ندید».[۳۲] مورخ دیگری نوشـت: «امرا در نظر او مطلقاً اعتبار نداشـتند و جهت هیچ کدام تعظیم نمی‌کرد و در همت، حاتم کمینه بنده‌اش بود. در جاه و مقام از هر اشرف، اشرف بود».[۳۳] یکی دیگر نوشت: «اعیان زمان و اشراف جهان که به ملازمتش می‌رفتند،

---

۳۰. خواندمیر، *تاریخ شاه اسمعیل و شاه تهماسب صفوی*، ص ۸۰ـ۷۹

۳۱. همان‌جا.

۳۲. محمد یوسف واله قزوینی اصفهانی، *خلد برین*، تصحیح میرهاشم محدث (تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۲)، ص ۲۱۴.

۳۳. منشی قزوینی، ص ۱۲۹.

www.SID.ir

Archive of SID

بی‌شائبهٔ انتظار هیچ‌کس را بار نمی‌داد» و اینکه شمار ملازمان خاصهٔ او به پنج‌هزار سوار می‌رسید و خزاین و اموالش از حساب گذشته بود.[۳۴] این نمونه‌ها، تصویری است از شخصیت میرنجم، به‌عنوان فرماندهٔ لشـگر اعزامی به ماوراءالنهر. ابعاد دیگری از شـخصیت وی ــ چنان‌که در پی خواهد آمد ــ در طی لشکرکشـی و عملیات نظامی بیشـتر آشکار خواهد شد. البته این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که بخشی از اختلافات وی با امیران قزلباش ناشی از همان تضادهای ریشه‌ای میان دو عنصر ترک و تاجیک یا اهل قلم و شمشیر نیز بود.

بـ) عملکرد نادرست میرنجم در نواحی «خُزار» و «قرشی»

اکنـون بایـد دید که عملکـرد نظامی میرنجم در مراحل مختلف لشکرکشـی؛ یعنـی در چگونگی فرماندهی، اتخاذ تاکتیک‌ها و راهبردهای نظامی (اسـتراتژی)، مسائل لجستیکی و غیره، به‌ویژه در نواحی «خُزار» و «قرشی» تا محاصرهٔ غجدوان چگونه بوده است. در این راستا باید گفت که پس از گذر از جیحون و پیوستن بابر به میرنجم، سپاه مشترک در دههٔ اول شعبان ۹۱۸ ق (مارس ۱۵۱۲م) به‌سوی «خزار» حرکت کرد. البته امیران ازبک، هنگامی که آگاه شده بودند که سپاه قزلباش از آب جیحون عبور کرده است، به جمع‌آوری آذوقه و علیق و استحکام قلاع خود پرداخته بودند. در خزار، فولاد سلطان حاکم بود. وی چون از شمار و قدرت قزلباشان آگاه گردید، در خود تاب مقاومت ندید و لـذا از در مصالحه درآمد. وی پس از بسـتن عهد و پیمـان و دریافت اطمینان از میرنجم، درِ قلعه را گشـود و با جمعی از اعیان و کلانتران تسـلیم شد. اما میرنجم برخلاف عهد و پیمان خود، فولاد سلطان و همراهان وی را به‌قتل رساند.[۳۵]

بدین‌سـان، میرنجم با زیرپا گذاشـتن پیمان خود، و قتل اسیران،[۳۶] نخستین خطای نظامی را در خزار مرتکب شـد. این پیمان‌شـکنی و قتل اسـیران، بازتاب نامطلوبی در سراسر منطقهٔ ماوراءالنهر داشـت و تأثیر منفی زیـادی بر اهالی منطقه و دیگر امیران ازبک گذاشـت. ایـن امیران دریافتند کـه نمی‌توان به قـول و قرارهای میرنجم اطمینان کرد. از ایـن رو، هرکدام بیش از پیش در صدد

---

۳۴. خواندمیر، *حبیب‌السیر*، ص ۵۲۷؛ قبادی الحسینی، ص ۵۶.

۳۵. امینی هروی، ۳۸۱؛ جنابدی، ص ۲۶۱.

۳۶. دربارهٔ کشـتار میرنجم در خزار، بین منابع اختلاف نظر وجود دارد. برخی نوشـتند میرنجم گذشـته از قتل فولاد سـلطان و همراهانش، فرمان به قتل‌عام مردم داد. اما برخی دیگر نوشتند که وی متعرض رعایا نشد. به‌عنوان مثال، واله قزوینی اصفهانی (ص ۲۱۶) نوشت که میرنجم به قتل فولاد سلطان و همراهان وی و تمام مردم قلعه فرمان داد. قمی نیز (ص ۱۲۱) نوشت که ایشان را با فوجی از ازبکان به قتل رساندند. اما جنابدی (ص ۲۶۱) و امینی هروی (ص ۳۸۱) نوشتند که نجم متعرض رعایا نشد.

www.SID.ir

Archive of SID

استحکام مواضع و قلعهٔ خویش برآمدند و خودرا آمادهٔ جنگ کردند.

در چنین شرایطی، پس از فتح خزار، میرنجم به سوی «قرشی» راند. حاکم قرشی «شیخم میرزا» که نقض عهد میرنجم را نسبت به فولاد سلطان دریافته بود، می‌دانست که در صورت شکست، وی به او نیز امان نخواهد داد. از این رو، در قلعهٔ خود متحصن شـد و به مقابله پرداخت.[۳۷] میرنجم نیز قلعه را محاصره کرد و پس از سه روز درگیری در اطراف آن، سرانجام قلعه را گشود و شیخم میرزا و همراهانش را به‌قتل رسـاند. اما میرنجم به همین حد اکتفا نکرد. او سـپس دسـتور قتل‌عام داد و در نتیجه «پانزده‌هزار کس از صغیر و کبیر و برنا و پیر در آن بلدهٔ طیبه به قتل آمدند».[۳۸] گذشته از اینان، حدود چهارصد تن از سـادات آن شهر که بیرحمی میرنجم را ملاحظه کرده بودند، به مسجد جامع شـهر پناه برده و امیر محمد بن میریوسـف را واسطه قرار دادند و گفتند: «ما از خاندان امامت و ولایتیم و چون قزلباشان نیز خود را محب دودمان ولایت می‌دانند، می‌خواهیم که عیال و اطفال مارا از قتل ایمن داری». امیر محمد نیز این درخواست را با نجم در میان گذاشت و التماس کرد که از خون سادات بگذرد. اما میرنجم نپذیرفت و پاسخ داد: «غازیان ملکی را که به جنگ می‌گیرند در قتل ایشان ملاحظهٔ سید و غیر سید نمی‌کنند». قزلباشان که این سخن میرنجم را شنیدند، بی‌درنگ تیغ برکشیدند به مسجد رفتند و تمامی سادات را با اهل و عیال از دم تیغ گذراندند.[۳۹]

بدین‌سـان، میرنجم خطای نظامی دیگری را در قرشـی مرتکب شد که آن نیز پیامدهای منفی بسـیاری داشـت. به‌عنوان مثال، هنگامی که اخبار قتل‌عام قرشی در بلاد ماوراءالنهر پیچید «قلوب خاص و عام دایع و بدایع نوع انسـان از نجم ثانی متنفر و مجتنب گشـت».[۴۰] از سـویی، حرکات ناصواب میرنجم در قرشی و نیز اختلاف آرا میان او و محمد بابر بر سر برخی روش‌ها، سبب کدورت بابر و پشـیمانی وی از همراهی با میرنجم شـده بود. اما بابر چون آمده بود، بی‌سـبب نمی‌توانست بازگردد.[۴۱] همچنین، قتل‌عام در قرشـی، نادیده‌گرفتن وساطت امیرمحمد و کشتار سادات در مسجد جامع آنجا، سـبب رنجیدگی امیرمحمد نیز گردید.[۴۲] چنان‌که خواهد آمد، چنین ناخرسندی‌هایی که از خزار و به‌ویژه از قرشی ــ بر اثر اعمال نادرست میرنجم ــ میان امیران قزلباش ایجاد شده بود،

---

۳۷. امیرمحمود خواندمیر، *تاریخ شاه اسمعیل و شاه تهماسب صفوی*، به تصحیح محمدعلی جراحی، (تهران: نشر گستره، ۱۳۷۰)، ص ۷۷.

۳۸. قمی، ص ۱۲۱؛ جنابدی، ص ۲۶۱.

۳۹. خواندمیر، *تاریخ شاه اسمعیل و شاه تهماسب صفوی*، ص ۷۸؛ روملو، ص ۱۰۶۶.

۴۰. قبادی الحسینی، ص ۵۸ـ۵۷

۴۱. همان.

۴۲. خواندمیر، *تاریخ شاه اسمعیل و شاه تهماسب صفوی*، ص ۷۸.

www.SID.ir

Archive of SID

بعداً در میدان جنگ تأثیر گذاشت و زمینه‌های شکست نبرد غجدوان را فراهم ساختند.

ج) برخی رویدادهای میدانی و واکنش‌های تاکتیکی نادرست

از فتح قرشی تا آغاز جنگ در غجدوان، چند رویداد میدانی ـــ چنان‌که در پی خواهد آمد ـ رخ دادند که به دلیل عدم اتخاذ تاکتیک‌های مناسب توسط میرنجم، به زیان سپاه صفوی و به سود ازبکان تمام شدند.

پس از فتح قرشی و قتل‌عام اهالی آن، میرنجم به استصواب محمد بابر و امیران قزلباش، به سوی بخارا به حرکت درآمد و در دوفرسخی ـ به روایتی در چهارفرسخی ـ آن شهر اردو زد، زیرا عبیدخان (عبیداله‌خان) و جانی‌بیک سلطان ازبک[۴۳] با سپاهیان خود در قلعهٔ بخارا متحصن شده بودند.[۴۴] در این زمان، میرنجم از طریق منهیان خود دریافت که تیمور سلطان فرزند شیبک‌خان و ابوسعید سلطان فرزند کوجم‌خان، با سپاه فراوان از سمرقند بیرون آمده‌اند و قصد یاری‌رساندن به محاصره‌شدگان بخارا را دارند. از این رو، وی بیرام‌بیک قرامانی را با سپاهی به مقابلهٔ آنان فرستاد تا نگذارد ازبکان سمرقند به یاری محاصره‌شدگان بخارا بشتابند. میرنجم خود نیز در همان منزل (دو فرسخی بخارا) منتظر ماند تا خبری از بیرام‌بیک برسد.[۴۵] اما هنگامی که تیمور سلطان و ابوسعید سلطان از قصد حرکت سپاه بیرام‌بیک قرامانی آگاه شدند، در قلعهٔ غجدوان در شش فرسنگی بخارا متحصن شدند و به استحکام قلعه پرداختند. بیرام‌بیک نیز به محاصرهٔ قلعهٔ غجدوان اقدام کرد و چگونگی واقعه را به اطلاع میرنجم رساند. میرنجم نیز قلعهٔ بخارا را ـ بی آنکه تدبیری دربارهٔ محاصره یا مراقبت آن بیندیشد ـ ترک کرد به سوی غجدوان شتافت و همراه با بیرام‌بیک به محاصرهٔ آن پرداخت.[۴۶]

این داده‌ها نشان می‌دهند که میرنجم بار دیگر دچار خطای استراتژیک شده است، زیرا اعزام بیرام‌بیک به مقابلهٔ ازبکان سمرقند به این منظور بود که از پیوستن آنان به محاصره‌شدگان بخارا جلوگیری کند. اما مشخص نیست که چرا میرنجم خود ـ بی‌آنکه سپاهی را به مراقبت از متحصنین بخارا بگمارد ـ آنجا را به قصد غجدوان ترک کرده بود. با رهاکردن بخارا، نتیجه آن شد که

---

۴۳. امیر محمود خواندمیر (ص ۷۹) نوشته است که عبیدخان و جانی‌بیک سلطان که در قلعهٔ بخارا متحصن شده بودند، غیر از تحصن اندیشهٔ دیگری نداشتند. اما قاضی احمد قمی (ص ۱۲۲) گزارش می‌دهد که متحصنین بخارا قصد جنگ داشته‌اند.

۴۴. جنابدی، ص ۲۶۲.

۴۵. خواندمیر، *تاریخ شاه اسمعیل و شاه تهماسب صفوی*، ص ۷۹ـ۷۸؛ امینی هروی، ص ۳۸۴.

۴۶. واله قزوینی اصفهانی، ص ۲۱۷؛ جنابدی، ص ۲۶۱.

www.SID.ir

Archive of SID

متحصنیــن آنجا، بدون هیچ مانعــی ــ ضمن برقراری ارتباط و انجــام‌دادن هماهنگی‌های لازم با ازبکان غجدوان ــ با سپاهیان خود به‌آسانی از قلعه خارج شدند و به یاری محاصره شدگان غجدوان بشتابند.[۴۷] دربارهٔ این اشتباه میرنجم، خواجه کمال‌الدین محمود ساغرچی ــ که به اوضاع ماوراءالنهر و ازبکان آگاهی داشــت ــ به وی یادآور شــده بود که باید در حوالی بخارا توقف کرد تا معلوم شود که ســلاطین ازبک در چه فکری هستند؛ اما میرنجم نپذیرفت. هنگامی که میرنجم فرمان حرکت داد، باز خواجه کمال‌الدین به وی یادآوری کرد که «ازبکان دانســته به غجدوان رفته‌اند، [زیرا که] صحرای آنجا اسب‌تاز نیست و نهر و جوی بسیار دارد».[۴۸] اما باز هم میرنجم به گفته‌های وی اعتنا نکرد.

اما آنچه در طی محاصرهٔ غجدوان ــ پیش از پیوستن ازبکان بخارا به غجدوان ــ می‌گذشت این بود که هر روز گروهی از ازبکان از قلعهٔ خارج می‌شــدند و با قزلباشــان زد و خورد می‌کردند. در این درگیری‌ها، شــماری از دوطرف کشته و مجروح می‌شدند. چند روز که بدین‌سان گذشت، امیران قزلباش دریافتند که گشــودن قلعه چندان آسان نیست.[۴۹] از سویی، زمستان نیز آغاز شده بود و ســپاه قزلباش در ســرمای زمســتان با کمبود آذوقه و علیق نیز روبه‌رو شــده و کار بر آنان سخت‌تر شده بود. [۵۰] در حالی که ازبکان، از زمانی که از عبور میرنجم از جیحون آگاه شده بودند، پیشــاپیش به گردآوری اجناس و علوفه پرداخته و اهالی را نیز از ســر راه‌ها کوچانده بودند.[۵۱] لذا پیــش از آغاز محاصرهٔ غجدوان، ازبکان آذوقه و علیق کافی برای زمســتان در قلعهٔ ذخیره کرده بودند.

در چنین شــرایطی، خواجه کمال‌الدین محمود ســاغرچی، به میرنجم گفت که در این زمستان

---

۴۷. امینی هروی، ص ۳۸۶.

۴۸. منشی قزوینی، ص ۱۲۹.

۴۹. واله قزوینی اصفهانی، ص ۲۱۷.

۵۰. به‌نظر می‌رسد که شرایط دشوار زمستان به لحاظ آذوقه و علیق پیش‌بینی نشده بود. از سویی، منابع از اسراف و افراط آذوقه در دستگاه تشریفاتی و پرتجمل میرنجم، آن هم در شرایط دشوار جنگی گزارش می‌دهند. برای نمونه، غیاث‌الدین خواندمیر در تاریخ حبیب‌السیر (ص ۵۲۷) گزارش می‌دهد که در سفر به ماوراءالنهر «با آنکه تمامی اسباب تجمل را از آب [جیحون] نگذرانده بود، هر روز سیزده دیگ نقرهٔ خام جهت پختن طعام در مطبخ او بر بار می‌نهادند». سپس می‌افزاید، در آن‌سوی آب، شخصی با شگفتی از حویجدار وی پرســید که این همه مصالح را در «ولایت یاغی» چگونه تهیه می‌کنی؟ پاســخ داد گوســفند و مرغ و آرد و برنج و دیگر حوایج در سرکار ما بسیار است، اما هر روز «مرا ده من دارچین و زعفران و زنجبیل و زیره و بادیانه و سیه دانه و بعضی دیگر از حبوبات و ادویه ضرورت می‌شود که جهت پیداکردن آن‌ها تنقیص می‌یابیم». قاضی احمد قمی (ص ۱۲۱) نیز نوشت که روزی صد گوسفند در مطبخ او صرف شیلان می‌شد و همیشه سیزده دیگ نقرهٔ خام، سوای دیگ مس در مطبخ او بار می‌نهادند.

۵۱. امینی هروی، ص ۳۸۴.

www.SID.ir

Archive of SID

با کمبود آذوقه، جنگ به صلاح نیست. بهتر آن است که دست از محاصره کشیده، در نواحی خزار و قرشی قشلاق کنید تا آذوقه و علیق از بلخ و حصار شادمان و نواحی دیگر به اردو برسد. با پایان‌یافتن زمستان، از یکسو علیق در بیابان فراوان خواهد شد و از سوی دیگر، آذوقهٔ ازبکان در قلعه کاهش خواهد یافت و در نتیجه گشودن آن آسانتر خواهد شد.[۵۲] اما میرنجم پاسخ داد که اگر سپاه از ظاهر غجدوان عقب‌نشینی کند، ازبکان چنان تصور خواهند کرد که این عمل از روی ترس بوده و این امر سبب جسارت بیشتر آنان خواهد شد. اما در همین زمان که چنین گفت‌وگوهایی در میان بود، بابر نیز وارد مجلس شد و همان سخنان خواجه کمال‌الدین را با تاکید بیشتری بیان کرد. در نتیجه، میرنجم چون نمی‌توانست این دلایل معقول را نادیده بگیرد، ظاهراً پذیرفت که فردا صبح به سوی قرشی عقب‌نشینی کند.[۵۳] اما روایت دیگری می‌گوید که میرنجم این مشاورت‌هارا نپذیرفت و در پاسخ گفت «فردا جنگ سلطانی می‌اندازیم».[۵۴]

از این داده‌ها چنین برمی‌آید که میرنجم به دلیل همان غرور و خودبینی خاصی که داشت، چندان اعتنایی به مشاورت آگاهان و خردمندان نمی‌کرد. چنان‌که «از غایت غرور از شرایط حزم و احتیاط غافل مانده، حسن و قبح میدان جنگ را اصلاً ملاحظه و مشاهده نفرمود. هرچند امرا عرضه داشتند که ما را در این مکان صرفهٔ جنگ نیست، نجم قبول نکرد».[۵۵]

از آن سوی، چون عبیدخان (عبیداله‌خان) و جانی‌بیک سلطان ازبک در بخارا دریافته بودند که کار میرنجم در ظاهر در غجدوان پیش نمی‌رود و هر روز سپاهیان وی برای تهیهٔ آذوقه و علیق پریشان‌اند و پراکنده می‌شوند، نیز دریافته بودند که امیران قزلباش به دلیل بی‌اعتنایی میرنجم به آنان از اطاعت او اکراه دارند، عزم جنگ کردند و با سپاهیان خود روی به غجدوان نهادند.[۵۶] آنان در این راه مانعی در برابر خود نداشتند. زیرا چنان‌که در پیش اشاره شد، میرنجم در هنگام ترک بخارا، سپاهی را برای محاصره یا مراقبت آنجا نگمارده بود. از این رو، ازبکان متحصن در بخارا، بدون مانعی از قلعه خارج شدند و راه غجدوان را در پیش گرفتند. پس از ورود به غجدوان، تیمور سلطان و ابوسعید سلطان که در حصار بودند، به آنان پیوسته و متحداً روی به میدان جنگ نهادند.[۵۷]

---

۵۲. امینی هروی، ص ۳۸۵.
۵۳. واله قزوینی اصفهانی، ص ۲۱۸.
۵۴. روملو، ص ۱۰۶۷.
۵۵. قبادی الحسینی، ص ۸،۵۷.
۵۶. جنابدی، ص ۲۶۳.
۵۷. واله قزوینی اصفهانی، ص ۲۱۹.

www.SID.ir

Archive of SID

بدین‌سان، مجموعهٔ عوامل سه‌گانه مذکور دست به دست هم دادند و زمینهٔ شکست سپاه صفوی را در جنگ غجدوان فراهم ساختند.

٦ـ نتیجه‌گیری

در ایـن پژوهـش دو موضوع مهم مـورد مطالعه قرار گرفتند؛ یکی علل آغـاز جنگ در غجدوان و دیگری علل شکسـت سـپاه صفوی در این جنگ. این بررسی نشان می‌دهد که یکی از علل اصلی آغاز جنگ عدم پایبندی طرفین به قرارداد صلح بود که هیچ کدام به‌طور جدی آن را باور نداشـتند. این ناباوری جدی به صلح، خود ناشی از سیاست‌های کلی توسعه‌طلبی ارضی طرفین در ماوراءالنهر بود.

اما این شکسـت برای سـپاه صفوی ــ که با آن همه افتخارات نظامی شکست‌ناپذیر می‌نمود ـ به لحاظ حیثیت نظامی، تلفات انسانی و پیامدهای دیگر بسیار سنگین بود که علل گوناگونی داشت. نخسـت اینکه این یکی از اشـتباهات شخص شاه اسماعیل بود که به خواستهٔ میرنجم برای اجرای چنین مأموریتی، تن داده و او را به فرماندهی سـپاه برگزیده بود. از جمله علل چنین اشـتباهی ــ چنان‌که از منابع برمی‌آید ــ یکی این بود که در خاطر شـاه، کدورتی نسـبت به میرنجم ایجاد شده بود. چنان‌که میرنجم نیز آن را از رفتار شـاه دریافته بود؛ اما نمی‌توانسـت به علت آن پی ببرد. لذا شاه می‌خواست با چنین مأموریتی وی را ـ که بیش از اندازه نیز اقتدار یافته بود ــ از دربار دور کند. شاید به همین دلیل نیز بود که شاه به اصرار میرنجم برای انجام‌دادن چنین مأموریتی تن داده بود. در حالی که انگیزهٔ میرنجم از چنین اصراری این بود که بتواند کار شایانی در ماوراءالنهر انجام دهد و بدین وسیله کدورت از خاطر شاه بزداید.

علت دیگر شکسـت این بود که میرنجم از تاجیکان و بیشـتر اهل قلم بود تا شمشـیر. ضعف تاکتیک‌ها و راهبردهای نظامی وی در مراحل مختلف فرماندهی نشـان داد که وی همانند امیران قزلباش ترک، توانایی لازم را برای چنین مأموریت نظامی مهمی نداشت.

از سـوی دیگر، این بررسی نشـان داد که دو عامل دیگر نقش مهمی در شکست سپاه صفوی داشـته‌اند؛ یکی غرور و خودخواهی شـخص میرنجم که سـبب شـد وی به نصایح و راهکارهای اطرافیان چندان اعتنا نکند و تجربیات سرداران قزلباش را به‌کار نبندد، و دیگر همان مسئلهٔ ریشه‌دار، یعنی تضاد دیرینه‌ای که پیوسـته میان اهل قلم و اهل شمشـیر وجود داشـت و مانع از همکاری و تفاهم واقعی بین آنان می‌گردید. مجموعهٔ این عوامل همراه با وضعیت نامناسب جوی و لجستیکی

www.SID.ir

Archive of SID

ــ سرمای زمستان و عدم پیش‌بینی علیق و آذوقهٔ لازم ــ دست به دست هم دادند و سبب شکست سنگین سپاه صفوی شدند؛ شکستی که به اقتدار و حیثیت نظامی صفویان نیز لطمه زد.

کتابنامه

ابن‌قبادی الحسینی، خورشاه. *تاریخ ایلچی نظام‌شاه*. تصحیح محمدرضا نصیری و کوئیچی هانه‌دا. چ اول. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۹.

امینی هروی، امیر صدرالدین سلطان ابراهیم*فتوحات شاهی*. به‌کوشش محمدرضا نصیری. چ اول. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۳.

اوزون چارشلی، اسماعیل حقی. *تاریخ عثمان*. ج ۵. ترجمهٔ ایرج نوبخت. چ اول. تهران: انتشارات کیهان، ۱۳۷۷.

بداونی، عبدالقادر بن ملوکشاه. *منتخب‌التواریخ*. ج ۱. تصحیح توفیق سبحانی و مولوی احمد صاحب. چ اول. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۹.

پژوهش دانشگاه کمبریج. *تاریخ ایران دورهٔ تیموریان*. ترجمهٔ یعقوب آژند. چ اول. تهران: انتشارات جامی، ۱۳۷۹.

تتوی، قاضی احمد و آصف‌خان قزوینی. *تاریخ الفی*. ج ۸. تصحیح غلامرضا طباطبائی مجد. چ اول. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲.

ترکمان، اسکندربیگ. *تاریخ عالم آرای عباسی*. ج ۲. به کوشش ایرج افشار. چ سومتهران: امیرکبیر، ۱۳۸۲.

جنابدی، میرزابیک. *روضه‌الصفویه*. تصحیح غلامرضا طباطبائی مجد. چ اول. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۸.

خاتون‌آبادی، سید عبدالحسین الحسینی. *وقایع‌السنین و الاعوام*. تصحیح محمدباقر بهبودی. چ اول. تهران: کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۵۲.

خواندمیر، امیرمحمود. *تاریخ شاه اسمعیل و شاه تهماسب صفوی*. به تصحیح محمدعلی جراحی. چ اول. تهران: نشر گستره، ۱۳۷۰.

خواندمیر، غیاث‌الدین. *حبیب‌السیر*. ج ۴. چ چهارم. تهران: انشتارات خیام، ۱۳۸۰.

دوغلات، میرزا محمد حیدر. *تاریخ رشیدی*. تصحیح عباسقلی غفاری‌فرد. چ اول. تهران: میراث مکتوب، ۱۳۸۳.

روملو، حسن‌بیگ. *احسن‌التواریخ*. ج ۲. به‌کوشش عبدالحسین نوایی. چ اول. تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۴.

سلطانیان، ابوطالب. «بررسی چگونگی رفتار شاه تهماسب با همایون امپراتور پناهندهٔ هند، با نگرشی بر تاریخ‌نگاری هندی آن». *فصلنامهٔ مطالعات تاریخ* اسلام. س ۵، ش ۱۶، ۱۳۹۲، ص ۱۲۰ـ۱۱۰.

سیوری، راجر. *تحقیقاتی در تاریخ ایران عصر صفوی*. ترجمهٔ عباسقلی غفاری‌فرد و محمدباقر آرامچاپ دومتهران: امیرکبیر، ۱۳۹۱.

غفاری‌فرد، عباسقلی. «روابط شاه اسماعیل صفوی با ظهیرالدین محمد بابر». *مجلهٔ تاریخ روابط خارجی*. ش ۳۷، زمستان ۱۳۷۸، ص ۷۷ـ۶۸.

قزوینی اصفهانی، محمدیوسف. *خلد برین*. تصحیح میرهاشم محدث. چ دوم. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود

www.SID.ir

Archive of SID

افشار، ۱۳۷۲.
قمی، قاضی احمد بن شـرف‌الدین الحسـینی. *خلاصه التواریخ*. تصحیح احسان اشراقی. چ دوم. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۳.
مبارک، شـیخ ابوالفضل. *اکبرنامه*. به کوشـش غلامرضـا طباطبائی مجد. چ اول. تهـران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۵.
مجیر شیبانی، نظام‌الدین. *تشکیل شاهنشاهی صفویه*. چ اول. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۶.
مجیر شیبانی، نظام‌الدین. «جنگ شاه اسماعیل صفوی با ازبکان». *مجلهٔ بررسی‌های تاریخی*. ش ۸، تیر ۱۳۴۶، ص ۶۳ـ۴۵.
مستوفی، محمدمحسن. *زبده التواریخ*، تصحیح بهروز گودرزی. چ اول. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۵.
منشی قزوینی، بوداق *جواهرالاخبار*. تصحیح محسن بهرام‌نژاد. چ اول. تهران: میراث مکتوب، ۱۳۸۷.
منتظرصاحب، اصغر (مصحح). *عالم‌آرای شاه اسماعیل*. چ سوم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۸.
نوایی، عبدالحسـین (به کوشـش). *شاه تهماسـب صفوی (اسـناد و مکاتبات تاریخی)*. چ دوم. تهران: انتشارات ارغوان، ۱۳۶۸.

www.SID.ir

Archive of SID

www.SID.ir